**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021102**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

من یک سری نمونه‌هایی از بحث انصراف را عرض کنم و مثال‌هایی که به عنوان مثال انصراف ذکر شده حالا چه این مثال‌ها درست باشند چه درست نباشند، انصرافش، به هر حال احتمال انصراف در بعضی موارد وارد شده و من می‌خواهم یک مقداری این مطالب را تحلیل کنم. در مورد ادلۀ نفوذ عقود ذکر شده که ادلۀ نفوذ عقود از عقد سکران منصرف است، به نظر می‌رسد که منشاء این انصراف تناسبات حکم و موضوعی هست که در مورد وفای به عقد هست. وفای به عقد در واقع وابسته به این هست که طرف التزامات و تعهداتی که به دوش می‌گیرد باید به آن تعهدات خودش عمل کند، تعهداتی که از روی عمد به دوش می‌گیرد. ولی تعهداتی که خطایی، مثلا طرف خواب باشد، اصلا تعهد عقلاءً تعهد حساب نمی‌شود، سکران کسی است شبیه خواب، کسی است که عقل ندارد، تعهد چیزهایی است که ناشی از قوۀ عاقلۀ انسان هست ولو عقل ناقص انسان نه عقل کامل، عقل مشوب به هوس‌ها و غرائض انسانی. ولی به هر حال این باید قوۀ عاقله‌ای وجود داشته باشد، سکران کسی هست که عقلش را از دست داده و آن مراتب پایینی از عقل، شبیه بچه است شبیه یک بچۀ غیر ممیز هست که عقل ندارد، انصراف ادلۀ نفوذ عقود از سکران به جهت این هست که التزامات عقلی، التزاماتی که شخص از روی عقل انجام می‌دهد آن انصرافات هست که عقلاءً لازم الوفا هست، این یک مثال.

مثال دیگر این هست که ما یک سری ادله‌ای داریم که نظر به شعر اجنبیه را حرام کرده، آیا نظر به شعر غیر ممیز داخل در این ادله هست یا نیست؟ به نظر می‌رسد که با مراجعۀ به ادلۀ شرعیه دو نکته برای حرمت نظر به شعر در روایات ذکر شده، یک نکته بحث شهوت نوعیه، النظر سهم من سهام ابلیس و امثال اینها ناظر به این هست که زمینۀ شهوت نوعیه وجود دارد در نگاه‌های مسموم و آلوده. یک نکتۀ دیگری که از بعضی روایات استفاده می‌شود حرمت نظر به مناط یک نوع احترام مخاطب است، روی همین جهت بین احرار و اماء فرق هست، نگاه به امه مثل نگاه به حر نیست، و چون یک نوع احترام تلقی می‌شود، کما اینکه اصلا خود حجاب هم، حجاب دو نکته دارد، حجاب و نظر اینها در دو طرف هستند، هر دوشان نکات واحد دارند، یکی از نکاتی که، یکی از نکات باز هم تاکید می‌کنم یکی از نکاتی که در مناط لزوم حجاب برای احرار و عدم لزوم حجاب برای اماء، به آن نحوی که برای احرار هست، برای احرار مثلا جلباب یا لازم است یا به هر حال مستحب است، ولی برای اماء واجب نیست، در نماز مثلا نحوۀ نماز خواندن بین احرار، حرات حالا تعبیر کنم، بین حرات و اماء فرق هست. زنان آزاده و زنان کنیز در اینجور احکام فرق داشت، علتش بحث احترام است و در آیۀ قرآن هم اشاره می‌کند که زن‌های حره باید حجاب بپوشند که شناخته بشوند احترام حریتشان حفظ بشود و مورد تعرض دیگران قرار نگیرند، این خودش یک نکته‌ای هست.

**شاگرد:** یک نکتۀ دیگر هم در بحث روایات اگر اینها اگر نهی بشوند، ممیز و غیر ممیز هم می‌شود

**استاد:** حالا آن یک نکتۀ دیگری هست که به هر حال دخالت دارد در آن هم ممکن است در بعضی موارد این هم دخالت داشته باشد. حالا بحث لانهم اذا نهین لا ینتهین معنایش این است که مناط وجود دارد ولی این مناط فعلیت پیدا نکرده، آن یک بحث دیگری است. این بحث در این است که نفس مناط حکم، آن اذا نهین لا ینتهین برای فعلیت حکم دخالت دارد نه در مرحلۀ مناط. به نظر می‌رسد که، این دو تا هم تفاوت دارد حالا بعدا می‌گویم تفاوت این دو جهت چی است.

به نظر می‌رسد این مناطاتی که از روایات استفاده می‌شود، این مناطات در مورد شعر غیر ممیز وجود ندارد، حالا صرفنظر از اینکه ادعای سیره شده برای اینکه نگاه به شعر غیر ممیز جایز است آن بحث سیره بحثی دیگر است، ولی منهای آن جهت سیره‌ای که منشاء یک سری تضیقات و تعمیم و تخصیص‌های ادله می‌شود منهای آن جهت نکتۀ تناسبات حکم و موضوع خودش منشاء این هست که حکم تعمیم نداشته باشد، چون در مورد شعر ممیز نوعا آن جنبۀ محرکیت نوعیه وجود ندارد و همچنین بی‌احترامی تلقی نمی‌شود، یک نوع هتک حرمت به غیر ممیز تلقی نمی‌شود، و روی همین جهت هم در مورد غیر ممیز دستور به پوشش هم نیامده، آن طرفش هم، یعنی نه تنها، حالا شما نگویید که غیر ممیز که مکلف نیست، به اولیا هم دستور داده نشده که اینها را بپوشانند. در مورد غیر ممیز و اینها.

**شاگرد:** مسائل مستحدثه‌ای که پیش می‌آید مثلا عکس یک خانمی که بزرگ است بچگی‌اش را بخواهد ببیند

**استاد:** حالا آنها مسائل دیگر است من نمی‌خواهم وارد، نمی‌خواهم وارد بحث‌های همۀ آن مسائل بشوم.

کلیت بحث این هست که نظر به شعر بچه به هر حال حالا بحث عکس و اینها که الآن توهین و احترام باشد آن یک بحث جداگانه‌ای هست، نه حالا یک دختری الآن اینجا هست من آیا می‌توانم به یک دختر ممیز نگاه کنم یا نگاه نکنم، به نظر می‌رسد این نکات ملاکاتی که از ادلۀ شرعیه استفاده می‌شود منشاء ظهور دلیل در تضیق می‌شود یعنی مراد مواردی هست که اشخاص مکلف هستند به پوشیدن، نه افرادی مثل غیر ممیز که مکلف به پوشیدن نیستند. حالا در مورد شعر ممیز ممکن است ما بگوییم که از آن منصرف نیست چون بحث هم چیزهای شهوی در موردش مطرح هست هم یک نوع احترامی به هر حال آنها هم هست، خیلی از جهت احترام تفاوت ندارد، فرض کنید دختر مثلا ۸ ساله با ۹ ساله خیلی تفاوت از آن جهات چه بسا نداشته باشد. این هم یک مثال.

مثال دیگری که به عنوان مثال برای انصراف ذکر شده این روایت هست، یک شخصی از امام علیه السلام سؤال کرده رجل اعجبته جاریة عمته فحلف ان لا یمسه ابدا، کسی علاقمند شده به کنیز عمه‌اش به خاطر این قسم خورده ان لا یمسه ابدا. بعد روزگار به این پیش آمده که تمام کسانی که ورثۀ این عمه بودند از دنیا رفتند به خود این رسیده این کنیز، آیا این حق دارد باهاش مباشرت کند؟ امام علیه السلام می‌فرماید انما حلف ان لا یمسه حراما، و مانعی ندارد. ذیلی هم دارد می‌گوید خدا شاید این رحم کرده به پاکدامنی این، خلاصه همۀ کسانی که این وسط بودند را از میان برده تا نصیب این بشود، من یتقی الله یجعل له فرقانا. یکی از مراحل، یرزق من حیث لا یحتسب، این من حیث لا یحتسب یکی از مسیرهایش این مسیری بوده که طی این روایت پیموده شده. ولی به نظر می‌رسد که این روایت اصلا ربطی به بحث انصراف ندارد، یک توضیحی بدهم، ببینید آن کسی که قسم می‌خورد یک انگیزه‌ای دارد، انگیزۀ اولیه دارد، یک داعی برای قسم دارد، یکی انشاء قسمی که کرده. در انشای قسمش قید حرام ذکر نکرده، به دلیل اینکه تصورش این نبوده که مس حلال این شخص اصلا امکان‌پذیر باشد، عنوانی که ذکر کرده عنوان مس بوده، ولی تصورش این بوده که مصادیق مس همه‌اش مصادیق حرامند، اینکه این مس امراءة حلالا امکان‌پذیر باشد این نمی‌شود، حالا به تناسبات یاد، بگذار این را هم بگویم، شاید شنیده باشید ولی این را مرحوم محمد تقی جعفری نقل می‌کند، می‌گوید یک موقعی در مدرسه با رفقا ظاهرا همین ایام رجب بوده، شب ولادت امام باقر بوده در بعضی از نقل‌هایش می‌گوید شب ولادت امام باقر با رفقا نشسته بودیم، مدیر مدرسه هم بود به نظرم مدرسۀ آقای بروجردی در نجف اگر اشتباه نکنم آنجا بوده، یک شیخ حیدرعلی نجف آبادی که خیلی شخص شوخ طبعی بود در یک جمعی که بود من به الکفایۀ شوخی حاضر بود، خودش به تنهایی کافی بود برای اینکه آن، مولف کتاب شناسنامۀ خر، یک کتابی دارد به نام شناسنامۀ خر، ظاهرا خیلی کتاب شیرینی است و من هم داستان‌هایی در مورد شناسنامۀ خر دارم یک موقعی برایتان تعریف می‌کنم. ایشان می‌گوید که آن موقع یک دختری به عنوان ملکۀ زیبایی مطرح شد، مثلا دنیا، عراق بالاخره کجا بوده، یک عکسی همراهش آورده بود گفته بود که یک سوال دارم بینکم و بین الله این پاسخ چیز بدهید، اگر امر مردد باشد که این دختر را علی وجه الحلال یک عمر باهاش زندگی کنید، مردد بین این باشد یا اینکه یک نظر به امیرالمومنین کنید، راست و حسینی از دل خودتان خبر بدهید که چی، کدامش را انتخاب می‌کنید. می‌گفتش که اول داد به، می‌گفت مدیر مدرسه هم در جمع ما بود، می‌گفت این عکس را در آورد داد به آن جمع نشسته بود همه و داد به مدیر مدرسه که آن هم، مدیر مدرسه پسرش هم در گروه بود، به پسرش گفت که به ننه‌ات نمی‌گویی که؟ خب دیگر تکلیف روشن شد که قضیه چی است، به نفر دوم رسید آن گفتش که فرمود علی وجه حلال آن هم تکلیف روشن شد که چی می‌خواهد بگوید. به نفر سوم رسید، نفر سوم گفت ان شاء الله موقع مرگ چشممان به جمال امیرالمؤمنین روشن و منور می‌شود، می‌گفت من نفر مثلا چهارم یا پنجم بودم، همینجور عکس می‌چرخید، به من که رسید عکس را نگاه نکردم رد کردم، یا نگاهی انداختم و اصلا رویش خیره نشدم و رد کردم، گفتم که من یک لحظه نظر به امیرالمؤمنین را به دنیا نمی‌دهم این را که گفتم یک دفعه حالم عوض شد، احساس کردم در حجره‌مان هستم و در حجره در همان حال حضرت امیر صلوات الله علیه وارد حجره شد، و من حضرت را زیارت کردم. می‌گفت انقلابی به من دست داد در همان حالتی که بودم این عکس هم داشت می‌چرخید، رفقا حالا یک دفعه بعد از آن حال برگشتم و آمدم در همان جمع دوستان، رفقا نمی‌دانم رسیده بود به نفر هشتم، نهم، دیدم من منقلبم اصلا حال خودم نیستم، گفتند چی است انگار اینجا نیستی، گفتم نه من اینجا نبودم، قصه را تعریف کردم، می‌گفت آن مدیر مدرسه گفتش که شیخ حیدرعلی خیلی امتحان سختی کردی، خلاصه مردود شدیم، دیگر از این امتحان‌ها نکن.

حالا این روایت روایتی هست که به هر حال می‌دانید انشایی که شخص می‌کند این انشاء مقید نیست، انشاء مطلق است، اینجور نیست که من قید زده باشم ان لا یمسه حراما، نه عنوانی که در انشاء حلف روی آن رفته مس است، ولی من تصور نمی‌کنم که این مس مصداقی غیر از مصداق محرم داشته باشد، روی همین جهت قید نمی‌زنم. اینجا یک بحثی هست که آیا احکام شرعی بر انشاء بار می‌شود یا آن انگیزۀ اوّلیه و داعی اولیه در مقام ترتب حکم آن هم دخالت دارد، انما حلف ان لا یمسه حراما مراد این هست که انگیزۀ حلفش انما کانت داعی علی الحلف عدم الوقوع فی الحرام، خب در اینجور موارد امام علیه السلام فرمودند که آن داعی در حکم حرمت دخالت دارد، البته خود این یک بحث مفصلی است که کجا داعی دخالت دارد، کجا داعی دخالت ندارد، ضابطه‌اش چی است، خیلی هم سخت است مثلا ببینید ما در معاملات من انگیزۀ معامله کردنم سود دهی معامله است، حالا یک معامله کردم ضرر کردم، قطعا این معامله صحیح است، آن انگیزۀ سوددهی منشاء نمی‌شود که صحت معامله مقید به سوددهی بشود، اینکه عقلاءً هم اینجور است، ولی آیا کجاها آن انگیزه دخالت دارد، دخالت ندارد خودش یک بحثی هست که در بحث معاملات و امثال اینها باید بهش پرداخته بشود. این ربطی به انصراف مورد بحث ما ندارد. انصراف مورد بحث ما این هست که نظر خود گوینده قید می‌خورد، آن کسی که حلف می‌کند حلفش مقید نیست، ترتب اثر بر حلف شرعا مقید شده، فرق دارد بین اینکه خود حلف ما بگوییم انصراف به یک شیء خاص دارد، یا به دلیل اینکه آن داعی اوّلیه و عامل محرک برای حلف یک داعی خاص هست آن را شارع در مقام ترتیب اثر قید این حلف قرار داده، این ربطی به انصراف ندارد، این را از مثال‌های انصراف نباید قرار داد، علی ای تقدیر من نکتۀ دیگری را می‌خواهم اینجا چیز بکنم، اگر هم این انصراف، این را از باب انصراف بدانیم این همان تناسب حکم و موضوع است دیگر، یعنی من در واقع به دلیل اینکه می‌خواهم به حرام نیفتم این حلف را کردم، این به منزلۀ کأنّ یک قید مقدر است، ان لا یمسه حراما، این ان لا یمسه حراما هم کأنّه آن مقامی که من در آن قرار گرفته‌ام، آن مقام اقتضا می‌کند که اصلا حلف من تعلق گرفته باشد به الحلف المحرم، این آن تناسبات حکم و موضوع قرینه است برای اینکه یک کلمۀ محرم را اینجا من در، عرض کردم این مثال اینجوری نیست، این مثال تقیید حلف نیست، تقیید انشاء نیست، تقیید حکم شرعی به ترتب اثر بر انشاء است، آن غیر از تقیید نفس انشاء هست. ولی اگر تقیید انشاء این را بدانیم و از مثال‌های انصراف بدانیم منشائش همان تناسب حکم و موضوعی هست که اینجا داریم. این هم یک مثال.

دو تا مثال دیگری می‌خواهم بزنم که ادعای انصراف شده ولی انصراف درش انکار شده، یکی انصراف پول به پول ایرانی، مثال غیر، چون اگر به زید پول بدهد این منصرف نیست که حتما پول ایرانی بدهد، این مثال به نظر می‌رسد که جا به جا فرق دارد، چون گاهی اوقات یک فقیری هست که پول خارجی بهش بدهیم خیلی سختش است تبدیلش و امثال اینها، خب آن به هر حال انصراف دارد به همان پول ایرانی، یعنی در واقع اینکه ما می‌گوییم پول بهش بده یعنی یک پولی بهش بده که به راحتی بتواند با این پول احتیاجش را برطرف کند، یعنی مناط حکم برطرف کردن احتیاج بسهولة هست، خود همین باز هم بحث تناسب حکم و موضوع است، این تناسبات حکم و موضوع گاهی اوقات در مورد یک کسی که در مقام با مقام فرق دارد، جایی که اصلا مرسوم هست که پول خارجی می‌دهند من رفته بودم کارواش یک سری کارگرهای افغانی آنجا بودند، دیدم مدیر کارواش با اینها دارد چیز می‌کند به اینها پول خارجی می‌داد از اول، اینها حساب و کتاب می‌کردند می‌گفت این مقدار مثلا پول ایرانی بدهید بعد تبدیل می‌کردند به پول خارجی، چون آنها باهاشان می‌خواهند به هر حال، پول ارز بهشان تحویل می‌داد، خب فرق دارد بین افراد و این فرق داشتن منشاء می‌شود همان تناسبات حکم و موضوع یکی از نکات تناسبات حکم و موضوع تفاوت مخاطبین است، آن مخاطب، این چیزهایی که محفوف به کلام هست دخالت دارد. اصل اینکه فرض کنید ما می‌گوییم پول بده یعنی نیاز این طرف را بسهولةٍ، کاری کن که طرف بتواند به سهولت نیاز خودش را برطرف کند، این در بعضی موارد پول را منصرف پول ایرانی می‌کند، و در بعضی موارد پول را منصرف پول ایرانی نمی‌کند. این با همدیگر فرق دارد.

یک مثال دیگری که اینجا زده شده این هست که در روایات ازدواج با برادرزاده و خواهرزادۀ همسر بدون اجازۀ همسر مجاز دانسته نشده و باطل دانسته شده، بعضی‌ها گفتند مراد از این ازدواج ازدواج دائم است، حاج آقا می‌فرمایند که نه این انصراف به ازدواج دائم انصراف بدوی است، انصراف مستقر نیست. صحبت سر این است که چطور این انصراف بدوی است انصراف مستقر نیست، به نظر می‌رسد که اینها در واقع یک نوع توهین تلقی می‌شود ازدواج با خواهرزاده و برادرزاده بدون اجازه گرفتن از عمه و خاله، یک نوع هتک حرمت به او هست، حالا به تناسب همین هتک حرمت من یک موردی را عرض بکنم، یک کسی را حالا اسم نمی‌برم یک خانم خیلی محترمی داشت بعد ازدواج دومی کرده بود با خدمتکار خانه، آن خانم اوّل می‌گفت من با ازدواج مجدد شوهرم مخالف نبودم ولی اینکه بیاید خدمتکار خانه هووی من بشود این توهین به من هست، یعنی عمده‌ای که برایش چیز داشت این وضعیت اجتماعی آن بود که اتفاقا خیلی هم تفاوت داشتند بین این خانم اول و خانم دوم و بین بچه‌های از زن اول و بچه‌های زن دومشان به خاطر همین تفاوت‌های مادرهایی که داشتند، خب این به هر حال بعضی وقت‌ها این چیزها توهین تلقی می‌شود و حالا بعضی توهین‌ها ممکن است منشاء حرمت بشود، بعضی توهین‌ها، حالا این بحث ازدواج با برادرزاده و خواهرزاده صرفا جنبۀ حرمت ندارد، بلکه شارع مقدس این توهین را منشاء بطلان این عقد هم قرار داده. این توهین فرقی درش نیست که ازدواج دائمی باشد یا ازدواج موقت باشد، در هر دویش این توهین هست، البته شاید ازدواج دائمی نسبت به ازدواج‌های موقت کم مدت توهینش بیشتر باشد این هست ولی اصل توهین که اینجور مناطات به مناط توهین وجود دارد در ازدواج موقت هم هست ولو ازدواج موقت کوتاه مدت که به نظر می‌رسد که آن نکتۀ عقلایی که، یعنی نکته‌ای که عقلا در طول حکم شرعی از ادلۀ شرعی در مورد مناط این حکم می‌فهمند به گونه‌ای هست که انصراف ازدواج با ازدواج موقت را بدوی می‌داند، عرض کردم ما این را می‌گفتیم که به نظر می‌رسد تفاوت انصراف بدوی با انصراف مستقر در این هست که انصراف بدوی بدون تناسبات حکم و موضوع هست و انصراف مستقر با تناسبات حکم و موضوع. من فکر می‌کنم اینکه این نسبت به ازدواج دائم انصراف ندارد منشائش این هست که تناسبات حکم و موضوع اقتضا چنین تضیقی را نمی‌کند.

**شاگرد:** ازدواج موقت نوعا مخفی است

**استاد:** حالا چون، نه چون امکان آشکار شدن هست زمینۀ توهین وجود دارد.

**شاگرد:** اگر توهین بشود آن وقت اجازۀ لاحق چجور درستش می‌کند؟

**استاد:** توهینش را برطرف می‌کند

**شاگرد:** برطرف می‌کند؟

**استاد:** بله دیگر خودش اجازه داده، اجازۀ لاحق راه توهین را برطرف کرده دیگر. می‌گوید اجازه می‌دهد. بحث سر این است که بهش بی‌اعتنایی کرده، با اجازه گرفتن استفاده کرده اجازه داده، اصلا اتفاقا همین که اجازۀ لاحق تصحیحش می‌کند معنایش این است که توهین است، خود این شاهد بر این هست که نکته نکتۀ توهینی است. می‌گوید بدون اینکه به من بگوید

**شاگرد:** ایشان می‌گوید این چیزش ذاتی نیست، توهین است واقعاً؟

**استاد:** بله توهین است. این روایت توهین تلقی می‌شود و نکته‌ای هم که بعدا هم چیز می‌شود توهین تلقی می‌شود دیگر. یک نکتۀ عقلایی‌اش توهین نوعیه، بحث سر این نیست که حالا همه جا هم توهین تلقی بشود، نفس اینکه بدون چیز کردن به هر حال خواهرزاده، عمه و خاله یک کسی به منزلۀ مادر هستند، الخالة کالام در بعضی روایات هست، به منزلۀ مادر هست یک احترام ویژه نسبت به او باید گذاشته باشد.

**شاگرد:** به خاطر درگیری‌ها و مفاسد بعدی‌اش نمی‌تواند باشد؟

**استاد:** نه، بحث چیز تفاوتی بین مفاسد بعدی بین عمه و خاله و غیر عمه و خاله ندارد.

**شاگرد:** لذا فرض عکسش اجازه نمی‌خواهد

**استاد:** بله دیگر همین هم هست، چون این در واقع روی آن ازدواج کردن یعنی بهش اعتنا نکردن، بی‌اعتنایی کردن، وقتی می‌رود استجازه می‌کند احترام بهش کرده دیگر.

یک نکته‌ای را من اینجا عرض بکنم، یک بحثی اینجا در فرمایشات حاج آقا در این مقاله بهش اشاره شده در مورد این که گاهی اوقات انصراف ناشی از بناء عقلا و سیرۀ متشرعه و امثال اینها هست. من این مطلب را عرض بکنم، بنای عقلا و سیرۀ متشرعه منشاء انصراف می‌شود درست هم هست، ولی بنای عقلا و سیرۀ متشرعه تأثیرگذار در اصل ظهورات هستند، انصراف درش به یک معنا خصوصیت ندارد، یعنی در واقع خیلی وقت‌ها ما در واقع ظهور کلمات در این هست که متکلم می‌خواهد، کسی که در یک محیط خاص عقلایی یا محیط متشرعی صحبتی می‌کند کلامش به آن متوجه می‌شود مگر اینکه بر خلافش تصویر کند، سکوت متکلم اقتضاء می‌کند در آن محیط و در آن فضا صحبت کند، نوعا این بحث فقط بحث انصراف نیست، کل شکل‌گیری ظهورات آن ویژگی‌های محیطی که در آن محیط قرار گرفته اثرگذار هست در، انصراف هم به عنوان یکی از چیزهایی که متأثر هست از سیرۀ عقلا و سیرۀ متشرعه تأثیر می‌پذیرد از سیرۀ عقلا و سیرۀ متشرعه، اینکه در اموری که ریشه‌های عقلایی، در جایی که حکمی باشد که ریشۀ عقلایی در کنارش باشد، اینکه حکم شارع مناطش غیر از آن مناط عقلایی باشد این نیاز به تصریح دارد، آن مناط عقلایی منشاء می‌شود که این ظهور را به طرف خودش متمایل کند، حالا تعمیما، تضییقا، یا الفاظ مشترکی که هست الفاظ را معانی‌اش را تغییر بدهد، تجوز، تمام ویژگی‌هایی که اثرگذار هست در واژه‌ها اینکه لفظ مشترک قرینۀ معینه برای لفظ مشترک، قرینۀ صارفه برای لفظ مشترک، قرینه بر تجوز قرینۀ، همۀ اموری که در شکل‌گیری ظهور دخالت دارد اینها متأثر هستند از فضایی که کلام در آن فضا صادر شده، البته انصراف هم یکی از نکاتی هست که متأثر می‌شود. این خیلی بحث سیرۀ عقلا و سیرۀ متشرعه تأثیرش بسیار گسترده‌تر از تأثیر در خصوص انصراف هست که ما آن را ذکر کنیم. درست هم هست، می‌خواهم توضیح فرمایش حاج آقاست، به عنواننقد نیست، می‌خواهم بگویم تأثیرش از باب این نیست که در خصوص انصراف و امثال انصراف بخواهد اثر کند، اساسا چون ظهورات کلام متاثر هست از فضایی که کلام در آن فضا صادر شده آن انصراف هم یکی از چیزهایی هست که از آن فضا اثر می‌گذارد.

یکی از نکاتی که در مورد انصراف یک اشارۀ اجمالی کردم ولی باز بعضی نکاتش را به نظرم هنوز باقی مانده باید توضیح بدهیم اینکه تعارف آن قید و متعارف بودن قیدی که ما می‌خواهیم لفظ را به آن منصرف بدانیم چقدر در انصراف اثر دارد، آیا انصراف به متعارف اثر دارد یا نه؟ ما قبلا این مطلب را اشاره کردیم نفس تعارف به تنهایی کافی نیست برای اینکه لفظ به متعارف منصرف باشد، باید تناسب حکم و موضوع ضمیمه‌اش باشد، که از حاج آقا فرمایشی که دارند نقل کردیم و خب مفصل حاج آقا در جاهای مختلف این مطلب را اشاره می‌کنند که حمل بر غالب، حمل بر متعارف به تنهایی کفایت نمی‌کند، حمل بر متعارف زمینۀ انصراف را فراهم می‌کند به برکت تناسبات حکم و موضوع، تناسبات حکم و موضوع را باید اینجا ضمیمه‌اش کرد. یک عبارتی مرحوم علامۀ حلی اینجا دارد من عبارتش را می‌خوانم در مورد این عبارت می‌خواهم فردا توضیحی بدهم، آن عبارت را ملاحظه بفرمایید. علامۀ حلی کأنّ انصراف به متعارف را نمی‌پذیرد، عبارت را این شکلی تعبیر می‌کند من از این مقالۀ حاج آقا این عبارت را می‌خوانم، عبارت اصلی علامه در مختلف، جلد ۳، صفحات ۳۸۸ و ۳۸۹ هست، این ترجمه‌اش است، احکام شرع نمی‌تواند دائر مدار تعارف و عدم آن باشد، زیرا ممکن است امری نزد جمعی متعارف و نزد جمعی دیگر غیر متعارف باشد.

نکته‌ای که می‌خواهم اینجا مطرح کنم اولا اگر ما انصراف قائل بشویم تعارف مطلق مناط هست یا تعارف اضافی؟ این یک نکته است که در بحث انصراف به متعارف باید مد نظر باشد. علی ای تقدیر حالا عبارت علامه را من می‌خوانم بعد نکاتی که حول و حوش این عبارت، بعضی‌هایش در توضیح عبارت هست که در واقع نقد عبارت هست، بعضی‌هایش الهام گرفته از عبارت علامه هست که فردا در موردش توضیح می‌دهم.

احکام شرع نمی‌تواند دائرمدار تعارف و عدم آن باشد زیرا ممکن است امری نزد جمعی متعارف و نزد جمعی دیگر غیر متعارف باشد مثل اینکه خوردن مار برای برخی متعارف و برای برخی دیگر غیر متعارف است، و اگر احکام دائرمدار تعارف باشد باید خوردن مار برای کسانی که متعارف هست مفطر باشد و برای کسانی که متعارف نیست مفطر نباشد و این امر مستلزم آن است که انسان‌ها مرجع تحریم و تحلیل در موضوعات باشند در حالی که بنابر علل و حکمت‌های پنهانی که در تحریم و تحلیل وجود دارد تنها خداوند مرجع تحریم و تحلیل شمرده می‌شود.

این مطلب علامه را ملاحظه بفرمایید که از مختلف نقل شده من می‌خواهم یک سری توضیحاتی در مورد کلام بدهم و اینکه آیا این کلام چقدر درست است و بعضی نکات جانبی در این کلام هست که در بحث‌های ما دخالت دارد.

و صلی علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد